

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هشتاد و دوم





آقای شاپور عبودی



مولانا معتقد است کارافزایی، مسئله سازی، و بیگاری، نتیجه تصمیم گرفتن با ذهن و سبب سازی های ذهنی است. یکی از خطرناک ترین و پرهزینه ترین کارافزایی ها و مسئله سازی ها و بیگاری ها، دادن امکانات و زمینه ی به قدرت رساندن من های ذهنی است که بالای جان دیگران می شوند. در ابیات زیر از دفاتر مثنوی مولانا این من های ذهنی را به اسم ها و صفت های مختلف که لایق آن هستند و به حق گفته شده است را عنوان می کند از جمله :

بد گهر، راهزن، مجنون، جاهل، ناکس، گمراه، احمق، بخیل، رند، سفیه، غدار، قلاب، عدو، حسود، شیطان، گرگ، صد رنگ، زنگی، زاغ، بی تمییز، نا ادیب، فرعون، ابلیس، بلعم باعورا، اهل مجاز، پیاز گندیده، افعی پر زهر، دوزخ، سیه رو، زوبع، دغل کار، سالوس، بولهب، می خواره، بی ایمان، لقمه جو، سگ دل، خری که کتاب حمل می کند، نامرد، شهوت پرست، دزد، ناکحیم، بی حیا، بی حاصل، فریب کار، دشمن راه خدا، منافق، خاک سیاه بی نبات، ریاکار، صفرایی، سگ، یاغی، خالی نی، حریص، خفته دل، جلاد، متکبر، لعین، اژدها، کودک، ملول، تیره، تاریک، نداشتن نور سرشت، محبوس جان، ضدحق، خر، حس حیوانی، اوباش، قلاش، قشر خشک، دون همت، ابر بی باران، از خدا بی خبر، ظالم، ناخلف، پست، خورنده خون مردم، کافر، لئیم، مریخی، بت پرست، جهول خوابناک، شوره خاک، پیسه گاو، نقدقلبی، مزدور، دیو، بز، طاغی، یاغی، خاموش تر از شب. مولانا این اسمها و صفتها را به قول خودش از پستان جان آورده نه از روی عداوت و دشمنی.

با این صفتها می خواهد عمق فاجعه و خرابکاری من های ذهنی را به شنونده القا کند تا دچار این اشتباه بزرگ نشوند.

بد گهر را علم و فن آموختن  
دادن تیغی به دست راهزن

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۶

تیغ دادن در کف زنگی مست  
به که آید علم، ناکس را به دست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۷

علم و مال و منصب و جاه و قران  
فتنه آمد در کف بد گوهران

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۸

پس غزا زین فرض شد بر مؤمنان  
تا ستانند از کف مجنون سنان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۹

جان او مجنون، تنش شمشیر او  
واستان شمشیر را زان زشت خو

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۴۰

آنچه منصب می کند با جاهلان  
از فضیحت، کی کند صد ارسالان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۴۱

عیب او مخفی ست، چون آلت بیافت  
مارش از سوراخ بر صحرا شتافت

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۴۲

جمله صحرا مار و کژدم پر شود  
چونکه جاهل، شاه حکم مر شود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۴۳

مال و منصب ناکسی کارد به دست  
طالب رسوایی خویش او شده ست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۴۴



یا کند بخل و عطاها کم دهد  
یا سخا آرد به نا موضع نهد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۴۵

شاه را در خانه بیدق نهد  
این چنین باشد عطا کاحمق دهد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۴۶

حکم چون در دست گمراهی فتاد  
جاه پندارید، در چاهی فتاد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۴۷

پیشوای بد بود آن بز، شتاب  
می برد اصحاب را پیش قصاب

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۶

ره نمی داند، قلاووزی کند  
جان زشت او جهانسوزی کند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۴۸

چون ورا نوری نبود اندر قران  
نور کی یابند از وی دیگران؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۶۷

احمقان سرور شدستند و ز بیم  
عاقلان سرها کشیده در گلیم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۵۲

چون که حکم اندر کف زندان بود  
لاجرم ذالنون در زندان بود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۳

چون قلم در دست غداری بود  
بی گمان منصور بر داری بود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۸

چون سفیهان راست این کار و کیا  
لازم آمد یقتلون الانبیا

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹۹

مر بشر را خود مباحمه درست  
چون رهید از صبر، در حین صدر جست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۹۴

مر بشر را پنجه و ناخن مباد  
که نه دین اندیشد، آنکه نه سداد

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۹۵

زانکه انسان در غنا طاغی شود  
همچو پیل خواب بین یاغی شود

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۰۱

چونکه مستغنی شد او، طاغی شود  
خر چو بار انداخت اسکیزه زند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲۶

زر خالص را و، زرگر را خطر  
باشد از قلاب خائن بیشتر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰۴

یوسفان از رشک زشتان مخفی اند  
کز عدو خوبان در آتش می‌زیند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰۵

یوسفان از مکر اخوان در چه اند  
کز حسد، یوسف به گرگان می‌دهند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰۶

نک شیاطین کسب و خدمت می‌کنند  
دیگران بسته به اصفادند و بند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۳۷

نوبت گرگ است و یوسف زیر چاه  
نوبت قبط است و فرعون است شاه

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۷۱

تا ز رزق بی دریغ خیره خند  
این سگان را حصه باشد روز چند

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۷۲

او ندا کرده که خوان، بنهادهام  
نایب حقم، خلیفه زادهام

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۷۷

نوبت صد رنگی است و صد دلی  
عالم یک رنگ کی گردد جلی؟

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۶۹

نوبت زنگی است، رومی شد نهران  
این شب است و آفتاب اندر رهان

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۷۰

چونکہ زاغان خیمه بر بہمن زدند  
بلبلان پنهان شدند و تن زدند

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۰



زآنکه بی گلزار بلبل خامش است  
غیبت خورشید بیداری کش است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۱

چونکه بی تمییزیانمان سرورند  
صاحب خر را بجای خر برند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۴۵

وای از این پیران طفل نا ادیب  
گشته از قوت بلای هر رقیب

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۲۲

چون سلاح و جهل جمع آید به هم  
گشت فرعونى جهانسوز از ستم

-مولوى، مثنوى، دفتر ششم، بیت ۴۷۲۳

چون بسی ابلیس آدم روی هست  
پس به هر دستى نشاید داد دست

-مولوى، مثنوى، دفتر اول، بیت ۳۱۶

صد هزار ابلیس و بلعم در جهان  
همچنین بوده ست پیدا و نهان

-مولوى، مثنوى، دفتر اول، بیت ۳۳۰۱

این دو را مشهور گردانید اله  
تا که باشد این دو بر باقی گواه

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۰۲

این دو دزد آویخت از دار بلند  
ورنه اندر قهر بس دزدان بدند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۰۳

گر بکاوی کوشش اهل مجاز  
تو به تو گنده بود همچون پیاز

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۰۰

صورتش جنت به معنی دوزخی  
افعی پر زهر و نقشش گلرخی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۵

الحذر ای ناقصان زین گلرخی  
که به گاه صحبت آمد دوزخی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۸

مر سیه رویان دین را خود جهاز  
نیست الا حیل و مکر و ستیز

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۰۵

زوبعان زیرک آخرزمان  
بر فزوده خویش بر پیشینیان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۴

حیله آموزان جگرها سوخته  
فعل ها و مکرها آموخته

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۵

صبر و ایثار و سخای نفس و جود  
باد داده کآن بود، اکسیر سود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰۶

ورنه این زاغان دغل افروختند  
بانگ بازان سپید آموختند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۷۰۰

بنگر آن سالوس روز و فسق شب  
روز، همچون مصطفی شب بولهب

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۰۲

روز، عبدالله او را گشته نام  
شب، نعوذ بالله و، در دست جام

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۰۳

بر زبان نام حق و، در جان او  
گندها از فکر بی ایمان او

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۹

صوفیان طبل خوار لقمه جو  
سگ دلان و همچو گربه، روی شو

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۰۵

سالها گوید خدا آن نان خواه  
همچو خر مصحف کشد از بهر گاه

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۰۰

این نه مردانند اینها صورتند  
مرده نان اند و کشته شهوتند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۸۶

حرف درویشان بدز دیده بسی  
تا گمان آید که هست او خود کسی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۷۴

خرده گیرد در سخن بر بایزید  
ننگ دارد از وجود او یزید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۷۵



حرف حکمت بر زبان نا حکیم  
حله‌های عاریت دان ای سلیم

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۷۰

حرف قرآن را ضریران، معدن‌اند  
خر نبینند و، به پالان برزنند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۳

حرف درویشان و نکته عارفان  
بسته‌اند این بی‌حیایان بر زبان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۷۰۳

حرف درویشان بسی آموختند  
منبر و محفل بدان افروختند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۴۳

کین خبیثان مکر و حیلت کرده‌اند  
جمله مقلوب است آنچ آورده‌اند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۵۸

چند دزدی حرف مردان خدا  
تا فروشی و ستانی مرحبا؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۸۲

ای که در معنی ز شب خامشتری  
گفت خود را چند جویی مشتری؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۰

کز حجاب و پرده بیرون نآمده  
چشم بسته، بیهده گویان شده

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۵۴

دل نگه دارید ای بی حاصلان  
در حضور حضرت صاحب‌دلان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸

همچو این خامان با طبل و علم  
که الاقانیم در فقر و عدم

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۷

لاف شیخی در جهان انداخته  
خویشان را بایزیدی ساخته

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۸

هم ز خود سالک شده، واصل شده  
محفلی وا کرده در دعوی کده

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۹

شید کردی تا به منبر بر جهی  
تا ز لاف، این خلق را حسرت دهی

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۲۸

دشمن راه خدا را خوار دار  
دزد را منبر منه بر دار دار

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۸۹

ظاهر الفاظشان توحید و شرع  
باطن آن همچو در نان تخم صرع

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵۰

چون منافق از برون صوم و صلوات  
وز درون خاک سیاه بی نبات

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۰۵۶

آن مرایی در صیام و در صلوات  
تا گمان آید که او مست و لاسست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۳۱

ترک مکر خویشتن گیر ای امیر  
پا بکش پیش عنایت خوش بمیر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۹۷

آه از آن صفرائیان بی هنر  
چه هنر زاید ز صفرا؟ درد سر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۸۶۵

اخشوا بر زشت آواز آمده ست  
کو ز خون خلق، چون سگ بود مست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰۶

قلعه سلطان عمارت می کند  
لیک دعوی امارت می کند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۴۶

گشته یاغی تا که ملک او بود  
عاقبت خود قلعه، سلطانی شود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۴۷

اهل دنیا سجده ایشان کنند  
چونکه سجده کبریا را دشمن اند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۹

ساخت سرگین دانکی، محرابشان  
نام آن محراب، میر و پهلوان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۰۰



لایق این حضرت پاکی نه اید  
نیشکر پاگان شما خالی نه اید

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۰۱

آن سگان را این خسان خاضع شوند  
شیر را عارست کو را بگردند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۰۲

گر به باشد شحنه هر موش خو  
موش که بود تا ز شیران ترسد او؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۰۳

موش کی ترسد ز شیران مصاف  
بلکہ آن آھو تکان مشک ناف

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۰۶

بس طناب اندر گلو و تاج دار  
بر وی انبوهی کہ اینک تاجدار

–مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۶

دار قتل ما، براق رحلتست  
دار ملک تو، غرور و غفلتست

–مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۳۴

عار نبود شیر را از سلسله  
نیست ما را از قضای حق گله

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶۰

شیر را بر گردن از زنجیر بود  
بر همه زنجیر سازان میر بود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶۱

این قلاووزی مکن از حرص جمع  
پس روی کن، تا رود در پیش، شمع

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۹۷

دیو ننموده ورا هم نقش خویش  
او همی گوید ز ابدالیم و بیش

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۷۳

هر که بنهد سنت بد ای فتا  
تا در افتد بعد او خلق از عمی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۶

جمع گردد بر وی آن جمله بزه  
کو سری بودست و ایشان دم غزه

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۵۷

ملک را تو ملک غرب و شرق گیر  
چون نمی ماند، تو آن را برق گیر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۲۶

مملکت کان می نماید جاودان  
ای دلت خفته تو آن را خواب دان

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۲۷

تا چه خواهی کرد آن باد و بروت  
که بگیرد همچو جلادی گلوت

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۲۸

زلت آدم ز اشکم بود و باه  
وآن ابلیس از تکبر بود و جاه

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۲۰

لاجرم او زود استغفار کرد  
وآن لعین از توبه استکبار کرد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۲۱

حرص حلق و فرج هم خود بد رگی ست  
لیک منصب نیست، آن اشکستگی ست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۲۲

حرص بط یکتاست، این پنجاه تاست  
حرص شهوت مار و منصب ازدهاست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۱۷

حرص بط از شهوت حلق ست و فرج  
در ریاست بیست چندانست درج

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۱۸

گر جهان پیشت بزرگ و بی بنی ست  
پیش قدرت ذره‌ای می‌دان که نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۲۴

این جهان محدود و آن خود بی حد است  
نقش و صورت پیش آن معنی سد است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۲۶

بد محالی جست کو دنیا بجست  
نیک حالی جست کو عقبی بجست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۷۹

مکرها در کسب دنیا بارد است  
مکرها در ترک دنیا وارد است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۰



ای خنک آن مرد کز خود رسته شد  
در وجود زنده پاینده شد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۳۵

وای آن زنده که با مرده نشست  
مرده گشت و زندگی از وی بجست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۳۶

گفت دنیا لعب و لهو است و شما  
کودکیت و راست فرماید خدا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۳۱

کی کند دل خوش به حیلت‌های گش  
آنکه بیند حيله حق بر سرش؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۵

تا تو تاریک و ملول و تیره‌ای  
دان که با دیو لعین همشیره‌ای

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۴۱

زان همه کار تو بی نورست و زشت  
که تو دوری دور از نور سرشت

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۷۳۲

کم نشین بر اسب توسن بی لگام  
عقل و دین را پیشوا کن والسلام

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۶۵

ای تو بنده این جهان محبوس جان  
چند گویی خویش را خواجه جهان؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۶۵۲

آنچه کردی اندرین خواب جهان  
گرددت هنگام بیداری عیان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۵۸

تا نپنداری که این بد کردنی ست  
اندرین خواب و تو را تعبیر نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۵۹

ای دریده پوستین یوسفان  
گرگ بر خیزی ازین خواب گران

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۶۲

ای نموده ضد حق در فعل درس  
در میان لشکر اویی بترس

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۹۲

ای خری ز استیزه مانده در خری  
کی ز ارواح مسیحی بو بری؟

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۱۴

تا به کی نوشی تو عشوه این جهان  
که نه عقلت ماند بر قانون نه جان

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۱۲

میل شهوت کر کند دل را و کور  
تا نماید خر چو یوسف، نار نور

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۵

خلق دیوانند و شهوت سلسله  
می کشدشان سوی دکان و غله

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۱۶

تا تو بودی آدمی دیو از پی ات  
می دوید و می چشاند او می ات

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۷۵

چون شدی در خوی دیوی استوار  
می گریزد از تو دیو، ای نابکار

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۷۶

گر سیه کردی تو نامه عمر خویش  
توبه کن آنها که کردستی تو پیش

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۲۱

عمر اگر بگذشت بیخس این دم است  
آبِ توبه اش ده اگر او بی نم است

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۲۲

بیخِ عمرت را بده آبِ حیات  
تا درختِ عمر گردد با نبات

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۲۳

گشته گرگان یک به یک خواهای تو  
می‌درانند از غضب اعضای تو

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۶۳

پیشه‌ها و خلق‌ها همچون جهیز  
سوی خصم آیند روز رستخیز

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۸۷

سیرتی کان بر وجودت غالب است  
هم بر آن تصویر حشرت واجب است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۱۹



گاو نفس خویش را زوتر بکش  
تا شود روح خفی زنده و بهش

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۴۶

نیست اندر چشم تو آن نور رو  
هستی اندر حس حیوانی گرو

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۰۱

اذکروالله، کار هر اوباش نیست  
ارجعی بر پای هر قلاش نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲

لیک استغفار هم در دست نیست  
ذوق توبه نقل هر سرمست نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۴۳

هر دلی را سجده هم دستور نیست  
مزد رحمت، قسم هر مزدور نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۵۱

قشرهای خشک را جا آتش است  
قشر پیوسته به مغز جان خوش است

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۳

پادشاهان بین که لشکر می کشند  
از حسد خویشان خود را می کشند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۰۲

آن شیاطین خود حسود کهنه‌اند  
یک زمان از رهزنی خالی نه‌اند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱۸

وآن بنی آدم که عصیان گشته‌اند  
از حسودی نیز شیطان گشته‌اند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱۹

چون ز نامردی دل آکنده بود  
ریش و سبلت موجب خنده بود

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۱۱

ای که تو بر خلق چیره گشته‌ای  
در نبرد و غالبی آغشته‌یی

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۶۵

آن به قاصد منهزم کرده ستشان  
تا تو را در حلقه می‌آرد کشان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۶۶

هین عنان در کش پی این منہزم  
در مران تا تو نگر دی منخزم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۶۷

چون کشانیدت بدین شیوه به دام  
جمله بینی بعد از آن اندر زحام

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۶۸

بس کن ای دون همت کوتاه بنان  
تا کیت باشد حیات جان به نان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۷۷

آن خداوندی که دادندت عوام  
باز بستانند از تو، همچو وام

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۷۷

همچو تو سالوس بسیاران بدند  
عاقبت در مصر ما رسوا شدند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۷۵

همچو ابری خالی پُر قر و قُر  
نه در او نفع زمین نه قوت بر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۰۵۷

از خدا بویی نه او را ، نی اثر  
دعویش افزون ز شیت و بوالبشر

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۷۲

کارت این بوده است از وقت ولاد  
صید مردم کردن از دام و داد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۰

چهار چشمی تو ز عشق مشتری  
بر امید مهتری و سروری

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۱۵

ور بخسبی مشتری بینی به خواب  
جغد بد کی خواب بیند جز خراب

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۱۶

چاه مظلم گشت ظلم ظالمان  
اینچنین گفتند جمله عالمان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۰۹

هر که ظالم تر چهرش با هول تر  
عدل فرموده ست بدتر را بتر

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۱۰



ای که تو از ظلم چاهی می کنی  
دان که بهر خویش دامی می کنی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۱۱

مر ضعیفان را تو بی خصمی مدان  
از نبی ذاجانصرالله خوان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۱۳

گر به دندانش گزی پر خون کنی  
دردِ دندانت بگیرد چون کنی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۱۶

پس به دندان بی گناهان را مگز  
فکر کن از ضربت نا محترز

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۱۵

آخر آدم زاده‌ای ای ناخلف  
چند پنداری تو پستی را شرف؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۴۱

ای خورنده خون خلق از راه برد  
تا نه آرد خون ایشان نبرد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۶

مال ایشان خون ایشان دان یقین  
زانکه مال از زور آید در یمین

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۷

ای توانگر، تو که سیری، هین مخند  
بر کژی آن فقیر دردمند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۱۸

با لئیمان بسته شیران زاضطرار  
شیر مرداری خورد از جوع زار

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۱۰

تا توانی بنده شو، سلطان مباش  
زخم کش چون گوی شو، چوگان مباش

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۶۸

ز آنکه بوش پادشاهان از هواست  
بارنامه انبیا از کبریاست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۰۴

شاه آن دان کو ز شاهی فارغ است  
بی مه و خورشید، نورش بازغ است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۶۹

خواجگان این بندگی‌ها کرده‌اند  
تا گمان آید که ایشان بنده‌اند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۹۱

چشم پر بودند و سیر از خواجگی  
کارها را کرده‌اند آمادگی

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۹۲

این غلامان هوا بر عکس آن  
خویشتن بنموده خواجه عقل و جان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۹۳

وآنکه چون سگ، زاصل، کهدانی بود  
کی مر او را حرص سلطانی بود؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۳۱

شاه را باید که باشد خوی رب  
رحمت او سبق دارد بر غضب

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۳۶

نه غضب غالب بود مانند دیو  
بی ضرورت خون کند از بهر ریو

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۳۷

دیو خانه کرده بودی سینه را  
قبله یی سازیده بودی کینه را

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۳۹

سبلت تو تیزتر یا آن عاد؟  
که همی لرزید از دمشان بلاد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۵۲

در تو تا کافی بود از کافران  
جای گند و شهوتی چون کاف ران

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۳۰

مخزن آن دارد که مخزن، ذات اوست  
هستی او دارد که با هستی عدوست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۷۰

محسان مردند و احسان‌ها بماند  
ای خنک آن را که این مرکب براند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۰۱

ظالمان مردند و ماند آن ظلم‌ها  
وای جانی کو کند مکر و دها

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۰۲



هر که او بنهاد ناخوش سنتی  
سوی او نفرین رود هر ساعتی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۴۳

نیکوان رفتند و سنت ها بماند  
وز لئیمان، ظلم و لعنت ها بماند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۴۴

تا قیامت هر که جنس آن بدان  
در وجود آید، بود رویش بدان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۴۵

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور  
در خلائق می رود تا نفع صور

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۴۶

هر که را با اختری پیوستگی است  
مر و را با اختر خود هم تگی است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۱

طالعش گر زهره باشد در طرب  
میل کلی دارد و عشق و طلب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۲

ور بود مریخی خون ریز خو  
جنگ و بهتان و خصومت جوید او

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۳

مکرشان گر خلق را شیدا کند  
هم ز دریا تاسه شان رسوا کند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۹۷

آنکه صد میلش سوی ایمان بود  
چون شما را دید، آن فاطر شود

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۶۴

زآنکه نامی بیند و معنیش نی  
چون بیابان را مفازہ گفتنی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۶۵

عشق او ز آورد ایمان بفسرد  
چون به ایمان شما او بنگرد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۶۶

مادر بت ها بت نفس شماست  
زآنکه آن بت، مار و این بت، ازدهاست

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۷۲

آهن و سنگ است نفس و بت شرار  
آن شرار از آب می گیرد قرار

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۷۳

سنگ و آهن ز آب، کی ساکن شود؟  
آدمی با این دو، ایمن کی شود؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۷۴

بت سیاهابه است اندر کوزه یی  
نفس، مر آب سیه را چشمه یی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۷۵

آنکه می‌درید جامه خلق چست  
شد دریده آن او، ایشان درست

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۱۱

آهن و سنگ و ستم بر هم مزن  
کین دو می‌زایند همچون مرد و زن

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۴۱

ای که نصح ناصحان را نشنوی  
فال بد با توست هر جا می‌روی

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۶۹

پند گفتن با جهول خوابناک  
تخم افکندن بود در شوره خاک

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۶۴

چاک حمق و جهل نپذیرد رفو  
تخم حکمت کم دهش ای پند گو

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۶۵

ناصران گفتند از حد مگذران  
مرکب استیزه را چندین مران

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۷۰

ناصران را دست، بست و بند کرد  
ظلم را پیوند در پیوند کرد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۷۱

بانگ آمد، کار چون اینجا رسید  
پای دار ای سگ که قهر ما رسید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۷۲

آتشی بودند مؤمن سوز و بس  
سوخت خود را آتش ایشان چو خس

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۷۶



آنکه بوده ست امه الهاویه  
هاویه آمد مر، او را زاویه

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۷۷

در درون بیشه شیران منتظر  
تا شود امر تعالوا منتشر

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۷۳

شیر مردانند در عالم مدد  
آن زمان کافغان مظلومان رسد

–مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۳

بانگ مظلومان ز هر جا بشنوند  
آن طرف چون رحمت حق می‌دوند

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۴

پس برون آیند آن شیران ز مرج  
بی حجابی حق نماید دخل و خرج

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۷۴

جوهر انسان بگیرد بر و بحر  
پیسہ گاوان بسملانِ روزِ نحر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۷۵

روز نحر رستخیز سهمناک  
مؤمنان را عید و، گاوان را هلاک

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۷۶

جمله مرغان آب آن روز نحر  
همچو کشتی ها روان بر روی بحر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۷۷

تا که بازان جانب سلطان روند  
تا که زاغان سوی گورستان روند

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۷۹

چون بر آید آفتاب رستخیز  
بر جهند از خاک، زشت و خوب تیز

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۹۶

سوی دیوان قضا پویان شوند  
نقد نیک و بد به کوره می‌روند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۹۷

نقد نیکو شادمان و ناز ناز  
نقد قلب اندر زحیر و در گداز

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۹۸

لحظه لحظه امتحان ها می رسد  
سر دل ها می نماید در جسد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۹۹

استخوان و موی مقهوران نگر  
تیغ قهر افکنده اندر بحر و بر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۹۱

پر و پای مرغ بین، بر گرد دام  
شرح قهر حق کننده، بی کلام

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۹۲

نک جهان در شب بمانده میخ دوز  
منتظر، موقوف خورشید است روز

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵۰۱

چون تو خفاشان، بسی بینند خواب  
کین جهان ماند یتیم از آفتاب

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۸۳

خصم ظلم و مکر تو، الله باد  
مکر عقل تو، ز ما کوتاه باد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۳۰

-آقای شاپور عبودی



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



